

# مَثَل‌ها و زبان‌زدهای استرآبادی

قسمت بیست و هفتم



■ محمدرضا اثنی‌عشری  
نویسنده و پژوهشگر  
فرهنگ عامه استرآباد

## یادداشت

در شماره قبل فصلنامه میرداماد (شماره سی‌وهشت-سی‌ونُه)، زبان‌زدها و مَثَل‌های حرف «ل» با مَثَل «لایقِ خَر گنْدِ جاروئِه» شروع شده و به مَثَل «لینگه چُو کرده» خاتمه یافته است. در این شماره نیز، بخش نخست زبان‌زدها و مَثَل‌های حرف «م» با زبان‌زد «ماتیکه ماژو، بَرَف سِر گُوه» شروع شده و به اصطلاح «مَثَل به حرف» خاتمه یافته است. یادآوری ۱: لازم به ذکر است که آوانویسی زبان‌زدها و مَثَل‌ها به روش IPA انجام شده است.

یادآوری ۲: آن‌چه ارائه می‌شود گزیده‌ای از مَثَل‌ها و زبان‌زدهای ذیل حرف «م» است. بخشی از نمونه‌ها به دلیل جلوگیری از تطویل متن حذف شده‌اند. یادآوری ۳: منابع مورد استفاده، در دفتر نشریه موجود است.

(هرگونه استفاده از مَثَل‌ها، اصطلاحات و زبان‌زدها تنها با ذکر منبع مجاز است.)

### ■ حرف (م) [M] (بخش نخست)

■ **ماتیکه ماژو، برفِ سَرِ گوه** [matice-maru barfe sare cu] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان زد به صورت **اوه ماتیکه ماژو، برفِ سَرِ گوه**، یا **گردِ سَرِ ژو، ماتیکه ماژو، برفِ سَرِ گوه** و یا **ماتیکه ماژو، گردِ سَرِ ژو، برفِ سَرِ گوه** نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل زبان زدهای حروف «الف» و «گ» نیز خواهد آمد. / اشاره زبان زد: این زبان زد به شاخص‌های زیبایی‌شناسی سنتی اهالی استرآباد اشاره دارد؛ چنان‌که یکی از مهم‌ترین شاخص‌های زیبایی نزد آنان، سفید بودن رنگ پوست، به‌ویژه سفید بودن رنگ صورت بود. البته اوج زیبایی را در ترکیبی از رنگ‌های سفید و سرخ می‌دانستند، که اصطلاحاً به آن **سرخِ سیفید** [sorxe-sifid] می‌گفتند و به همین نسبت کسی را که رنگ پوست او سفید مطلق و بدون سرخی بود و نمک و جذابیته نیز در چهره‌اش نداشت، اصطلاحاً **شیربیرینج** [ʃi-birindʒ] می‌گفتند؛ یعنی به شیربیرنج تشبیه می‌کردند. از دیگر شاخصه‌های زیبایی‌شناسی آنان **گرد بودن سر و صورت بود**؛ ماندی گردیِ قرصِ ماه. / **ماتیکه** [matice]: تگه‌ای ماه، تگه‌ای از قرص ماه / **ماژو** [maru]: ماه‌رو، دارای چهره‌ای شبیه به قرص ماه / **برفِ سَرِ گوه**: سفید و درخشانده، تشبیه به سفیدی برف روی قلّه‌ی کوه که در اثر تابش نور خورشید، روشنایی آفتاب را منعکس کرده و از دورترین فاصله‌ها جلوه‌گری و خودنمایی می‌کند و حتی در زیر تابش نور ماه نیز زیبایی خاص خود را دارد. / **گردِ سَرِ ژو**: دارای سر و روی گرد، دارای صورت **تُپُل**. / مفهوم زبان زد: بسیار زیبا و لطیف و ظریف، زیبای سرخ‌رو و دارای پوستی شفاف و سفید. / معادل زبان زد: «ماه‌وش»، «قرص قمر»، «قرص ماه».

■ **ماچّه‌الغ آم نشدی، گه‌ش دوايه** [matʃfe ʔolaG:am naʃodi ʃoʃ dova:e] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان زد در قالب جملات دیگری چون **ماچُّغ آم نشدی، گه‌ش آمبرنسا** نیز بیان می‌شود. / اشاره زبان زد: این زبان زد به دانش بومی طب سنتی در استرآباد اشاره دارد. / **ماچّه** [matʃfe]: ماده، تحریف واژه «ماده» به منظور تحقیر / **ماچُّغ** [matʃʃoloG]: ماچّه‌الغ، الاغ ماده / **آمبرنسا** [ʔambarsa]: عنبرنسا، مدفوع الاغ ماده؛ در ادبیات محاوره استرآبادی، گاهی این اصطلاح به صورت **قَمبرنسا** [Gambarsa] و گاهی نیز **آمبرسارا** [ʔambarsara] تلفظ می‌شود. / مفهوم زبان زد: حتی الاغ ماده هم یک خاصیتی دارد، اما تو هیچ خاصیت و فایده‌ای نداری. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان طعنه و کنایه به کسی که خیر او به دیگران نمی‌رسد. ۲- در بیان توهین و تحقیر، به‌کار می‌رود.

### ■ **ماچّه‌الغ رگفتن گه‌ت دوايه، گربه ژو گه خودش رپوشاند**

[matʃfe ʔolaG re ʃoftan ʃot dova:e ʃorbe ru ʃo xodeʃ re puʃand] (مَثَل / خاص) اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به یکی از مَثَل‌های رایج استرآبادی؛ یعنی **گربه رگفتن گه‌ت درمان (دوايه) ژوش پوشاند**، اشاره دارد. ۲- این

مَثَل به دانش بومی طب سنتی استرآباد اشاره دارد. ۳- این مَثَل به رفتارشناسی حیوانات خانگی نزد اهالی استرآباد اشاره دارد. / مفهوم مَثَل: توأم بودن دو ویژگی توهم خودمفیدپنداری و حساسست. / کاربرد مَثَل: ۱- با طعنه و کنایه، در خطاب به کسی که هیچ خاصیتی ندارد، اما خود را دارای ویژگی‌های مثبت و باخاصیت می‌داند و جالب‌تر آن‌که، به واسطه‌ی حساست ذاتی، سعی می‌کند همان ویژگی‌های خیالی و موهوم را نیز از دیگران دریغ نماید. ۲- در خطاب به کسی که هیچ قابلیت نداشت، اما آن‌قدر اعتماد به نفس کاذب دارد، که ویژگی‌ها و قابلیت‌های دیگران را از آن خود می‌پندارد و با تکیه بر همین پندار غلط، سعی در دریغ کردن قابلیت‌های موهوم خود، از دیگران دارد. ۳- در بیان طعنه و کنایه و تمسخر، خطاب به کسی که هیچ قابلیت ندارد و قابلیت ناچیز و کم‌ارزش دیگران را به خود منسوب کرده، ولو این‌که قرار باشد به او نسبت «الغ» بدهند.

■ **ماچّه‌سگِ دمِ درِ خانه باش، بچّه کوچیکِ میانِ خانه نباش** ن. ک به آدمِ سگِ خانه باشه، کوچیکِ خانه نباشه

■ **ماچّه‌سگِ میانِ کوچه باش، بچّه کوچیکِ خانه نباش** ن. ک به آدمِ سگِ خانه باشه، کوچیکِ خانه نباشه

■ **مادّه‌پُشت** [madde-poft] (اصطلاح مَثَل‌گونه/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد این اصطلاح در جملات گوناگون، زبان‌زدهای متعدّد می‌سازد. / ریشه اصطلاح: این اصطلاح ریشه در دانش بومی ژن‌شناسی و توانمندی زاد و ولد در زنان و مردان دارد، چنان‌که تعدّد اولاد ذکور را نتیجه‌ی ژن غالب مرد و تعدّد اولاد انث را متأثر از ژن غالب زن می‌دانستند. / اشاره اصطلاح: این اصطلاح، به تفکر سنتی پسر دوستی و پسرخواهی، اشاره دارد؛ باتوجه به آن‌که اعتقاد براین بود که نسل از طریق اولاد ذکور ادامه خواهد یافت و از سوی دیگر، اولاد ذکور میراث‌دار شغل پدر و کمک‌حال اقتصاد خانواده بود، بنابراین غالباً اولاد ذکور را ترجیح می‌دادند. پس اگر مردی ازدواج می‌کرد و همسر او چند شکم دختر می‌زائید و یا از بین دختران و پسرانی که می‌زائید، فقط دخترها زنده می‌ماندند و رشد می‌کردند، معلوم می‌شد که همسر او مادّه‌پُشت است و آن مرد همسر دیگری اختیار می‌کرد، تا نسل او از طریق زن دیگری ادامه پیدا کند. حال اگر زن دوم هم مانند زن قبل فقط صاحب دختر می‌شد، مشخص می‌گردید که آن مرد خودش مادّه‌پُشت است. / معنی اصطلاح: ۱- زن دخترزا. ۲- مردی که فقط دختر دارد. / مفهوم اصطلاح: ۱- بلا وارث ۲- بی‌پشتوانه

■ **ماران گُشن، مُوران کُشن** [maran kojān muran kejan] (مَثَل/ خاص) در ادبیات عامه فارسی، این مَثَل به صورت «ماران گُشن، موران کُشن» رایج است. در ادبیات عامه اهالی استرآباد نیز گاهی این مَثَل به صورت **مهر مگُشیه، مور مگُشیه** نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل ریشه در باورهای سنتی مردم استرآباد در ارتباط با کیفر و پاداش اعمال دارد؛ چنان‌که بر این باور بودند که اگر والدین رفتار و اعمال ناشایست یا گناهی مرتکب شوند، جزای آن گناه را در فرزندان و جگرگوشه‌های خود خواهند دید و بدان

واسطه عذاب خواهند کشید. / اشاره مَثَل: این مَثَل در ظاهر اشاره دارد به چرخه زیستی بین مارها و مورها، اما با تعبیری عرفانی، این چرخه را این‌گونه تعبیر می‌کند که وقتی یک مار موجودی یا جونده‌ای را می‌گشود، مورچه‌ها محکوم به این هستند که اندک‌اندک جسد آن گشته را جابه‌جا کنند. / کَشَن [koʃan]: گُشند، می‌گُشند، از بین می‌برند، به قتل می‌رسانند. / کِشَن [keʃan]: کِشند، می‌کِشند: ۱- جابه‌جا می‌کنند. ۲- متحمل می‌شوند. / مَهَر [maha]: مار / مَگِشِه [mokoʃe]: می‌گُشَد / مِکِشِه [meceʃe]: می‌کُشَد / مفهوم مَثَل: والدین گناه می‌کنند و فرزندان به گناه ناکرده مجازات شده و بلاکیش والدین خود خواهند شد. / کاربرد مَثَل: ۱- همراه با حس تأثر و تأسف در مورد کسانی گفته می‌شود که در زمینه‌هایی دچار مشکل هستند، که اتفاقاً در همین زمینه والدین آن‌ها مرتکب گناه و ظلم شده‌اند. ۲- در مورد شخصی که دچار معلولیتی است و دیگران این معلولیت را نتیجه‌ی رفتار گناه‌آلود و ظالمانه‌ی والدین آن شخص می‌دانند. ۳- در مورد کودکی که به شکل مادرزادی دچار نقص یا نارسایی باشد و والدین او نیز گناهکار یا ظالم پیشه باشند.

■ **ماسِت رِ نُمَبُرِه، چه پَرِسِه به گُوز رُستَم** [mast re nomobbore tʃe berese be juze rostam] (زبان زد) / خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان زد به صورت مخفف؛ یعنی ماسِت رِ نُمَبُرِه یا ماسِت رَم نُمَبُرِه نیز بیان شده و گاهی هم در قالب جملات دیگری چون: این‌که ماسِت رَم نُمَبُرِه، یا قالب پَنِیرِ نُمَبُرِه و... نیز بیان شده و ذیل حروف دیگری چون «الف» و «ق» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره زبان زد: ۱- این زبان زد به نوعی از ماسِت‌های سنتی و بومی استرآباد اشاره دارد، که در گذشته تولید آن رایج بود و برای جدا کردن قسمتی از آن، باید آن را با وسیله‌ای شبیه به کاردک بُرش می‌دادند. ۲- در باور ساکنان استرآباد کُهن، هرچیز منسوب به رُستَم دستان، خارق‌العاده، عظیم‌الجثه، سنگین، سخت و محکم و مخرب بود؛ به همین واسطه از یک منظر باد رستم را طوفانی مخرب تصوّر می‌کردند و از سوی دیگر برای باد رستم تجسم قایل شده و آن را مانند توده‌ای سنگین یا فولادین می‌پنداشتند. / نُمَبُرِه [nomobbore]: در لفظ استرآبادی گاهی به کسر نخست (نُمَبُرِه [nemobbore]) نیز تلفظ می‌شود؛ به معنی: نمی‌بُرد، بُرش نمی‌دهد. / گُوز رُستَم: ۱- کنایه از گنده‌گوزی، ادعای فراتر از توان، سخن بزرگتر از حد گفتن. ۲- جسم بزرگ، سنگین، محکم و مخرب ۳- نوعی شوخی و طنز به مفهوم جسم سخت و بزرگ و محکم خیالی. / معنی زبان زد: ۱- بسیار گُند است. آن قدر گُند است که حتی یک چیز نرم مانند ماسِت را نمی‌توان با آن بُرش داد. ۲- وقتی یک چیز نرم مثل ماسِت را نمی‌بُرد، چه انتظاری داری چیزی مانند باد رستم که اصلاً تجسمی ندارد، را بُرش دهد؟ / مفهوم زبان زد: ۱- بُرش و نفوذ ندارد، بر روی دیگران تأثیری ندارد. ۲- حریف یک ادعای کوچک نمی‌شود، چه برسد به ادعایی بزرگ و خارج از تصوّر / کاربرد زبان زد: ۱- در توصیف یک وسیله‌ی بُرش دهنده‌ی بسیار گُند. ۲- در انتساب اغراق‌آمیز صفت گُندی، به یک شیء بُرنده ۳- در توصیف شخصی که در بین دیگران بُرش و نفوذ و اثرگذاری ندارد. ۴- نوعی شوخی در مورد انتظار انجام کاری غیرممکن. / معادل زبان زد: سِرِ خَرِ نُمَبُرِه / متضاد زبان زد: کاغذِ رُمَبُرِه.

■ ماشه ر بیگیری، گربه دزده خودش خور مُگنه [maʃe re buiʔiri ʔorbe-dozde xodeʃ xevaɪ mokone] (مَثَل/ عام) در ادبیات عامه فارسی این مَثَل به صورت «چوب را که برداری، گربه دزده فرار می‌کُنه»، یا «دست به چوب که بپری، گربه دزده حساب کار خودش را می‌کند» بیان شده و در ادبیات عامه اهالی استرآباد نیز گاهی این مَثَل به صورت ماشه ر میان آتیش پزاری، گربه دزده خوردار میشه نیز بیان می‌گردد. / اشاره‌ی مَثَل: ۱- این مَثَل به یکی از روش‌های قدیمی شکنجه و اعتراف‌گیری، یعنی داغ‌گذاشتن اشاره دارد. علاوه بر این، احتمالاً به داغ‌گذاشتن بر گربه‌ها، به منظور فراری دادن آن‌ها نیز اشاره دارد. ۲- این مَثَل به شناخت سنتی از جانوران و دادن صفتهایی به آن‌ها اشاره دارد؛ چنان‌که بنابر تجربه‌ی زیستی، گربه را «دزد» می‌خواندند. / داستان مَثَل: روایت است که شخصی عیالوار چندین پسر قد و نیم‌قد داشت، روزی از روزها وقتی مشغول خوردن ناهار بود، متوجه شد که هیچ‌گوشتی داخل خورشت نیست. به همسرش گفت: چرا توی خورشت گوشت نیست؟ مگر گوشت تمام شده؟ همسرش گفت: از دست این بچه‌ها که توی مطبخ از داخل دیگ گوشت‌ها را بیرون می‌کشند! مرد از پسرها پرسید: کار کدام یک از شما بوده؟ هریک از پسرها از خود دفاع کرده و به عنوان انکار گفتند: ما توی حیاط مشغول بازی بودیم، که دیدیم گربه از مطبخ بیرون آمد و در دهانش یک تکه بزرگ گوشت بود. مرد که متوجه شده بود پسرها دروغ می‌گویند، برای آن‌که به دروغ‌گویی عادت نکنند، گفت: بعد از ناهار معلوم می‌شود که کار کدام گربه‌ی دزد بوده! پسرها پرسیدند چطور؟ پدر گفت: با ماشه (آنبر) یک زغال سُرخ از داخل اجاق درمی‌آورم و زغال را به زمین می‌کشم، بعد اسم دزد روی زمین نقش می‌بندند و ما می‌فهمیم که کار کدام یکی از گربه‌های محل بوده است. پسرها که جا خورده بودند، رنگ و روی خود را باختند و دعا می‌کردند که پدر این موضوع را فراموش کند. بعد از ناهار، پدر پسرها را صدا زد و پسرها به سمت مطبخ رفتند. بعد پدر به آن‌ها گفت: بباید ببینیم کار کدام گربه‌ی دزد بوده است! پس همین‌که دست خود را به سمت ماشه بُرد تا آن را از داخل اجاق آتش درآورد. همه پسرها فرار کردند. بعد پدر با صدای بلند گفت: «ماشه ر که بگیری گربه دزده خودش خور مُگنه». / ماشه [maʃe]: آنبر، نوعی انبر که مخصوص برداشتن زغال سُرخ، یا آتش است. / گربه دزده: گربه‌ای که دزدی می‌کند. / خور [xevaɪ]: خبر / خوردار [xevaɪ-daɪ]: خبردار، مطلع، آگاه، متوجه. / میشه [meʃe]: می‌شود. / مفهوم مَثَل: کسی که کاری اشتباه انجام می‌دهد، خودش بیش از هر کسی دیگری بر اشتباه خود آگاه بوده و بلافاصله با واکنش و عکس‌العملی که از او سر می‌زند، خود را لو می‌دهد. به عبارت دیگر، کسی که مرتکب اشتباه یا خطایی می‌شود، در مقابل کوچکترین واکنشی، خودش را لو می‌دهد. / توضیح: در گذشته چنین مرسوم بود که اگر در خانه یا محله یا محل کار، کاری خطا انجام می‌شد و عامل آن کار، نامشخص بود، به کسانی که مورد سوءظن قرار داشتند، یک‌دستی می‌زدند، یا تهدیدی شدید و جدی را مطرح می‌کردند، در نتیجه بلافاصله کسی که خطا کار بود، با عکس‌العملی که نشان می‌داد، دست‌اش رو می‌شد.

■ **ماکه میان جَهَندم ایم، یگ پَله پائین تر** [ma ce mijane dʒa:andamim ?jaʔ palle pa:intaʊ] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی گرگان گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون جَهَندم که اِفْتادی، یگ پَله پایین تر- بالاتریش فرق نُمُکنه، یا وسط جَهَندم ایم، برگردیم عقب سر، سُختیم، بریم جَلوتر، بازم سُختیم و... بیان شده و بدین ترتیب ذیل مَثَل های حروف «ج» و «و» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره: این مَثَل به تفکر و باور مبتنی بر زبان زد «یا زنگی زنگ، یا رومی روم» اشاره دارد و در تقابل با این باور و تفکر است که «جهنم نیز طبقات و مراتب متعدّد دارد و عذاب در قعر جهنّم شدیدتر از سایر مراتب آن است»، چنان که طبق این باور می گویند: جَهَندم هم بالا و پایین داره، یا دَم در جَهَندم باشی، شاید بتانی بیای بیرون، ولی تَه جَهَندم که بفتی، دِگه برگشتی نیست. / جَهَندم [dʒa:andam]: ۱- جهنّم، دوزخ، محلّ مکافات و عقوبت گناهان. ۲- مجاز از آلودگی به معصیت. مجاز از ارتکاب گناه. ۳- کنایه از شرایط سخت و دشوار. کنایه از روزگار ناموافق. / پَله [palle]: پَله، پَله کان، مرتبه، رتبه / مفهوم مَثَل: ۱- وقتی که آلوده به گناه یا اشتباهی شدی، دیگر فرق نمی کند که چقدر آلوده ای. ۲- وقتی در مسیر خطر گام برداشتی، دیگر فرق نمی کند در کجای راه هستی، چه در ابتدای راه و چه در انتها، خطر در کمین است. / معادل مَثَل: «آب که از سر گذشت چه یک نی، چه صد نی».

■ **مال آگه سَوّه صاحبش نَرِه، حرامه** [mal ?aʃa sow:e sahabeʃ nare harame] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد این مَثَل در قالب جملات مختلفی چون مالی که سَوّه صاحبش نَرِه حرامه یا مال سَوّه صاحبش نَرِه حرامه یا مال اگر از صاحبش سَوّه نبرده باشه، یَقین بدان که حرامه یا مال حلال سَوّه صاحبش مِرِه و... نیز بیان می شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل ریشه در باورهای مذهبی و عُرفی داشته و حتی می توان گفت به شکلی با زبان زد فارسی «مال حلال راه دور نمی رود، هر جا برود نزد صاحب اش برمی گردد» و یا با مَثَل فارسی «مال بد بیخ ریش صاحب اش است» و یا حتی شاید با مَثَل عربی «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى الْأَصْلِ» (برگرفته از حدیث منقول از امام محمد باقر) هم ریشه می باشد. / مال [mal]: این واژه در لفظ استرآبادی در چند معنی به کار می رود، که سه معنی آن با محاوره ای عام فارسی مشترک و یک معنی آن مختص استرآباد است؛ الف- دارایی، ثروت. ب- انواع دام مانند گاو و گوسفند، که خود نوعی دارایی و ثروت محسوب شده و به دارنده ی آن «مالدار» می گویند. ج- پسوند صفات فاعلی، به معنی مانده، از مصدر مالیدن. د- اولاد، غالباً فرزند پسر که آن هم در گذشته های دور نوعی دارایی و ثروت محسوب می شده است. البته در ایام قدیم دخترها هم به عنوان وجه مصالحه ی بین دو قوم و دو طایفه، نوعی دارایی و مال محسوب می شده اند. / سَوّه [sow]: ۱- جانب، سوی، سمت و سو. ۲- ارث بردن، به ارث بردن حُلُق و خو و آداب و رفتار و حتی شکل ظاهری، که غالباً در این معنی به صورت «سَوّه بردن» بیان می شود و در واقع به همان معنی «به سمت و سوی کسی گرایش داشتن» است؛ مثلاً وقتی می گویند فلانی سَوّه فلانی (مادرش) رفته، یعنی در اخلاق و رفتار و یا قیافه به سو و جانب مادرش گرایش دارد. / صاحب [sahab]: ۱- صاحب، مالک ۲- پدر و مادر، والدین. / حرام [harām]:

۱- ناوارا، ممنوع ۲- ناروا شده، ممنوع شده، منع شده، حرمت گذارده شده؛ از اصطلاحات فقه اسلامی و یکی از احکام پنجگانه است. / مال حرام: ۱- مالی که از راه نامشروع کسب شده باشد. ۲- اولاد ناشایست و ناخلف. ۳- اولاد نامشروع، حرامزاده. / معنی مثل: ۱- اگر مال و ثروت حلال را از کسی بدزدند، آن مال و ثروت راه خود را به سمت صاحبش پیدا خواهد کرد و به او بازخواهد گشت. ۲- اگر کسی ادعا کند که صاحب اغنام و احشام است و آن اغنام و احشام به سمت آن شخص گرایش و کشش نداشته باشند، مشخص می‌شود که آن شخص دروغ گفته و احتمالاً آن اغنام و احشام را دزدیده است. ۳- انسان حلال‌زاده خلق و خو و ویژگی‌های والدین و اقوام خود را به ارث خواهد برد. / مفهوم مثل: دارایی انسان، از هر نوع، اگر از راه حلال و مشروع به دست آمده باشد، به سوی صاحب خود کشیده و جذب خواهد شد.

■ **مال به صاحب مال که حرام نیست** [mal be sahab-mal ce haram nist] (زبان‌زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان‌زد در قالب جملات دیگری چون از کی تا حالا مال به صاحب مال حرام شده، یا صاحب مال مال حرام نیست، یا کی تا حالا مال ...، یا مال، صاحب مال حرام نیست، یا مال به صاحب مال حرام باشه، وگه به کی خلاله؟ و امثال آن بیان شده و بدین ترتیب ذیل زبان‌زدهای حروف «الف»، «ص» و «ک» نیز قرار خواهد گرفت. / مال: تعلقات، متعلقات، مایملک، دارایی، هر آن چیزی که متعلق به کسی است. / معنی زبان‌زد: مال و دارایی بر صاحب آن حلال است. / کاربرد زبان‌زد: ۱- در باب بهره‌بردن از امکانات و داشته‌های خود، به کار می‌رود. ۲- به طنز و شوخی در باب خودارضاعی نیز به کار می‌رود. ۳- در خطاب به کسی که چیزی را از والدین خود می‌دزدد، به کار می‌رود. ۴- کسی که چیزی را از والدین خود دزدیده و چون خود را وارث والدین و مال دزدیده شده را میراث خود می‌داند، این زبان‌زد را بیان می‌کند.

### ■ **مال جوهُود نیست که انْقَدَر حرام هَریش مُکُنی**

[male džuhud niste ce ?enGezaı haram-haref] (مکونی) (زبان‌زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این زبان‌زد در قالب جملات دیگری چون ارث میراث جوهُود نبود که همه ره به ...سیر گو زدی، یا غنیمت جوهُود نیست که به شاخ گو وزنی، یا مال دشمن ات نیست که این جوری خرج مُکُنی، یا مگه مال قاتل پیئرت بود که این جوری او گو زدی؟ و امثال آن بیان شده و بدین ترتیب ذیل زبان‌زدهای حروف «الف» و «غ» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره زبان‌زد: ۱- این زبان‌زد به یکی از باورها و اعتقادات سنتی اهالی استرآباد اشاره دارد؛ مبنی بر این که اگر جنس یا نقدی از شخص یهودی، یا کافر به دست آوردی، نباید آن را با جنس و نقد خودت بیامیزی، چراکه این جنس و نقد حکم مالی را دارد که از راه نامشروع به دست آمده و آمیختن آن با سرمایه مشروع، نه تنها سرمایه مشروع را بی برکت می‌کند، بلکه موجب ازدست دادن کل مال خواهد شد. بنابراین همین باور، غالباً چنین مالی را، یا در بین افراد بی‌بضاعت خیرات می‌کردند و یا تمامی آن را صرف عیش

و نوش می‌کردند، تا چیزی از آن وارد مال و سرمایه خودشان نشود. ۲- اهالی استرآباد براساس تجربه‌های زیستی خود، یهودیان را مردمی مال‌اندوز دانسته و بنابر آموزه‌های دینی خود، منبع کسب درآمد یهودی‌ها را نامشروع می‌شمردند. / **جُوهُود** [dʒuhud]: جهود، یهود، یهودی، مجاز از نامسلمان، کنایه از بی‌دین و کافر. / **إنقَدَر** [ʔenGeza]: این قدر، این مقدار، تا این حد، تا این اندازه / **حَرَامِ هَرِش** [haram-hare]: اصراف بیش از حد و اندازه، حذر دادن. توضیح آن‌که در لفظ استرآبادی گاهی به صورت «حرام هَرشت» هم بیان می‌شود. / **ارث میراث** [ʔersemiras]: ارث و میراث، ماترک / **...سیر گُو (زَدَن)** [ire-tow...]: صرف کار بی‌هوده کردن، حذر دادن / **شاخ گُو (زَدَن)** [axe-tow]: حذر دادن / **اَو گُو (زَدَن)** [ʔow-tow]: حذر دادن، اصراف کردن. / کاربرد زبان‌زد: در زنه‌ار دادن کسی که بی‌مهابا سرمایه‌ای را خرج می‌کند و یا در مصرف چیزی اصراف می‌کند.

■ **مالِ زن، گُو زی بزن** [male zan ʔuzi bezan] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه‌گرا گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **مالِ زن، تِر بزن**، یا **مالِ زن، میان‌ش بُو گُو زن** نیز بیان می‌شود. / اشاره مَثَل: بنابر باور سنتی اهالی استرآباد، نباید بر روی مال و سرمایه‌ی زن، یا ارث و میراث زن حساب کرد و یا طبق باوری دیگر مال و سرمایه‌ی زن برکت ندارد. / ریشه مَثَل: باتوجه به این‌که در گذشته اغلب زنان منبع درآمدی نداشتند و اگر مال یا ثروتی داشتند، معمولاً میراثی بود که از پدر و یا همسر متوفای خود به ارث می‌بردند، بنابراین چون برخی قدما اعتقاد داشتند که مال میراثی، بدون برکت و حتی خانمان برانداز است، بنابراین مال و سرمایه‌ی زن را بی‌ارزش می‌دانستند. / مفهوم مَثَل: ۱- مال و منال زن هیچ ارزش و برکتی ندارد. سرمایه‌ای که از زن برسد، به بدنامی و مَنّت‌اش نمی‌ارزد. ۲- نباید زیر بار مَنّت زن رفت.

■ **ماهار زبَان زده؟** [maha ʔ zaban zede] (زبان‌زد / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این زبان‌زد به صورت **ماهار لیس زده**، یا **مِث این‌که ماهار لیس زده باشه**، یا **مِگه ماهار زبَان زده؟** و امثال آن نیز بیان می‌شود. / **ماهار** [maha]: مار، در گویش استرآبادی گاهی به صورت **مَهَر** [maha] نیز بیان می‌شود. لازم به ذکر است که لفظ **مار** [ma] در گویش استرآبادی به معنی مادر است. / **لیس** [les]: لیس، لیس زدن، زبان زدن / مفهوم زبان‌زد: یعنی خیلی تمیز است.

■ **ماهار، هرچی آم که کج و کوله باشه، میانِ سولاخِ خودش که مره راسته**

[maha ʔ haʔfi:am ce caʔo kowle bafe mijane sulaxe xodeʔ ce mere raste] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه فارسی این مَثَل به اشکالی چون «تا مار راست نشه توی سوراخ نمیره» یا «مار هرکجا کج بره توی لونه خودش راست نمیره» رایج است و در ادبیات عامه اهالی استرآباد، گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **راه رفتنِ ماهار کچه**، ولی به **سولاخِ خانه‌اش که ریسید، راست می‌شه**، یا **مَهَر که راه مره**، این‌وَر و اون‌وَر کج

میشه، ولی وقتی مُخواد پره تو سولاخ، راست میشه، یا مَهَر هرچی هم که گج و گوله راه پره، دم سولاخ خودش که رسید، راست میره و... نیز بیان می‌شود. / سولاخ [sulax]: سوراخ، اشاره به لانه‌ی مار/ گج و گوله [cadʒo kowle]: کج و معوج/ مفهوم مَثَل: آدم بد هرجا خلاف کند، سعی بر این دارد که در محیط زندگی خودش رعایت اصول اخلاقی را بکند. / کاربرد مَثَل: در بیان این که حرمت خانه و خانواده را باید نگاه داشت، به کار می‌رود.

■ ماه فقط به سر شما نُو شده؟ [ma be sare joma now jode] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون ماه که فقط به سر شما نُو نشده، یا ماه که نُو میشه، به سَر همه نُو میشه، فقط به سَر شما که نُو نشده! نیز بیان می‌شود. / اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به باورهای تقویمی اهالی استرآباد و هم‌چنین دانش بومی نجوم در بین ساکنان قدیم این شهر اشاره دارد. ۲- این مَثَل اشاره دارد به رویت ماه شوال، که مصادف است با پایان ماه روزه (ماه رمضان) و عید فطر/ ریشه مَثَل: این مَثَل ریشه در این باور دارد که در زمان حلول ماه نو، در صورت به جا آوردن اعمال ماه نو، حاجات و آرزوهای افراد برآورده خواهد شد. / مفهوم مَثَل: برای خود و اطرافیان خود تبعیض قایل شدن. منفعت عمومی را به طور اختصاصی و انفرادی استفاده کردن. / کاربرد مَثَل: ۱- در خطاب به کسی که در مورد تبعیض قایل شدن در مورد خود و اطرافیانش توجیهی می‌آورد که اتفاقاً آن توجیه شامل حال همگان می‌شود. ۲- در خطاب به کسی که منفعت عمومی را به نفع خود و بستگان خود مصادره کرده است.

■ مایه ر... مایه کرد [majere xaje card] (مَثَل / خاص) این مَثَل شکل مخفف مَثَل مایه ر خرج... مایه کرد است. در ادبیات عامه اهالی استرآباد و گرگان این مَثَل گاهی در قالب جملات دیگری چون مایه ر به... مایه زد نیز بیان شده و در ادبیات عامه معاصر نیز گاهی به صورت پول ر گذاشت ژو... ژول بیان می‌شود. / مایه [majere]: ۱- سرمایه، دارایی، ثروت. ۲- سرمایه اولیه که اصل پول است، در مقابل سود و بهره‌ی پول که فرع پول است. ۳- اصل و منشاء، آن چه که اساس انجام کاری و یا شکل‌گیری چیزی است. / ... مایه: تخم، بیضه. در گویش استرآبادی غالباً به صورت خاصه (خاشه) [xasse] تلفظ می‌شود، اما در این مَثَل همان شکل عمومی فارسی آن آمده است. / به... مایه زدن: کنایه از بی‌توجهی، ارزش قائل نشدن. / معنی مَثَل: ۱- از روی بی‌فکری و بی‌توجهی دارایی خود را از دست داد. ۲- ورشکست شد. ۳- از روی بی‌خیالی و بی‌فکری بن‌مایه‌ی کار را از بین برد. ۴- اصل و فرع دارایی و ثروت خود را صرف عیاشی و خوش‌گذرانی کرد. / معادل مَثَل: «اَوگو زد»، «به شاخ گوزد».

■ مِثِ اُزبَک رِ مُمَانه [mese ʔozbac re momane] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون اُزبَک رِ مُمَانه، یا ریخت اُزبَک رِ مُمَانه، یا عینِهون اُزبَک رِ مُمَانه، یا کینِهون

اُزبکِ رُمّانه و امثال آن بیان شده و بدین طریق ذیل زبان زنده‌های حروف «الف»، «ر»، «ع» و «ک» نیز قرار خواهد گرفت. / توضیح زبان زد: ساختار جمله بندی این زبان زد مانند بسیاری از جملات دال بر همانندی، شامل حشو قبح است؛ چراکه در صورت استفاده از واژه‌ی «مِث» (مثل) دیگر نیاز به استفاده از «مُمانه» (می ماند) نیست و در صورت استفاده از واژه‌ی «مُمانه» نیز نیازی به استفاده از «مِث» نخواهد بود. چنان که دو جمله‌ی «مِثِ اُزبکه» و نیز «اُزبکِ رُمّانه» هر دو جمله‌هایی کامل هستند. / ریشه زبان زد: این زبان زد ریشه در اختلافات تاریخی بین اهالی استرآباد با ازبکان دارد؛ چنان که در طول دوران صفویه از اواخر سده‌ی دهم تا اواخر سده‌ی یازدهم هجری قمری، ازبکان چندین بار به استرآباد حمله کرده و در پی قتل عام اهالی، شهر را نیز غارت کردند. در طی همین یک سده نیز برای مدتی استرآباد در تصرف ازبکان بود، در این شهر حکمرانی کرده و به نام خود سگه زدند. بنابراین ریشه‌های اختلافات بین اهالی استرآباد با ازبکان به دوران صفویه بازمی‌گردد. / مُمانه [momane]: می ماند، همانند است، شبیه است، شباهت دارد. / مفهوم زبان زد: ۱- کریه منظر و منفور است. ۲- از نژادی بی ارزش و بی اعتبار است. / کاربرد زبان زد: در بیان دشمنان به کار می‌رود.

■ **مِثِ اسب جُوازگرخانه رُمّانه** [mese ʔasbe dʒovazʔaj-xane re momane] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه فارسی به صورت «مانند اسب عساری» یا «حکایت اسب عساری» رایج است. / اشاره مَثَل: این مَثَل به یکی از مشاغل بسیار رایج در شهر استرآباد؛ یعنی عساری، اشاره دارد. / توضیح مَثَل: اسب یا قاطری که سنگ عساری را می‌چرخاند، چشم‌هایش را می‌بستند، تا بدون این که بفهمد دارد دور خودش می‌چرخد، به این گمان که در حال طی مسیر است، راه برود و سنگ عساری را به حرکت درآورد. / **جُوازگرخانه**: کارگاه عساری، کارگاه روغن‌گیری. / مفهوم مَثَل: کنایه از آدم گیجی که بیشتر دور خودش می‌چرخد و بهره‌ای از کار خودش نمی‌برد. کسی که هرچه تلاش می‌کند، هیچ پیشرفتی در کارش نیست.

■ **مِثِ اَفْتَوِیَه بی دَبّیَه ن.** ک به اَفْتَوِیَه بی دَبّیَه رُمّانه

■ **مِثِ پاپُو لُو بهشت ن.** ک به پاپُو لُو بهشت رُمّانه

■ **مِثِ ثُبْرَه علی گُدا ن.** ک به ثُبْرَه علی گُدا رُمّانه

■ **مِثِ چنارِ پیر (سرچشمه) لاپ شده ن.** ک به دَهَنه چنارِ پیر رُمّانه

■ **مِثِ چنارِ سرچشمه (پیر) دَهَن واز کرده ن.** ک به دَهَنه چنارِ پیر رُمّانه

■ **مِثِ ...سایه حلاج ن.** ک به ...سایه حلاج رُمّانه

■ **مِثِ دَرُوگرِ دامغانی رُمّانه** [mese derowgare damoGani re momane] (زبان زد / خاص) در ادبیات عامه اهالی گرگان گاهی این زبان زد در قالب جملات دیگری چون **دَرُوگرِ دامغانی رُمّانه**، یا **عینُهو دَرُوگرِ دامغانی**

ممانه نیز بیان شده و بدین ترتیب ذیل زبان زده‌های حروف «د» و «ع» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره زبان زد: در سال‌های گذشته چون در نواحی گرگان غلات و جو و گندم و چاودار زیاد گشت می‌شد و در فصل برداشت، نیروی انسانی کم بود، از روستاهای اطراف دامغان کارگرانی برای درو به گرگان می‌آمدند، که دارای لباس‌های ساده و مندرس (مناسب کارگری) و شالی شبیه به عمامه بر سر داشتند. / مفهوم زبان زد: دارای لباس‌های مندرس است. ژنده پوش است. پوشش نامناسبی دارد. / کاربرد زبان زد: نوعی تشبیه همراه با تحقیر است.

### ■ مِثْ دَهَنه چنارِ سرچشمه (پیر) شده ن.ک به دَهَنه چنارِ پیرِ ممانه

■ مِثْ رودهءِ مارِ یزیدِ رُممانه [mese rude:e mare ?jazid re momane] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد این زبان زد گاهی به صورت روده مارِ یزیدِ رُممانه یا غینهو روده مارِ یزیدِ رُممانه یا گَینهو روده مارِ یزیده یا موء (روده) مارِ یزیده؟ یا موش روده مارِ یزیدِ رُممانه، یا مِثْ روده مارِ یزیدِ گُلکِه تِه بیان شده و بدین ترتیب ذیل زبان زده‌های حروف «ر»، «ع» و «ک» نیز قرار می‌گیرد. / اشاره زبان زد: این زبان زد به تنفر شیعیان استرآباد از یزید اشاره دارد؛ چنان‌که براساس باورهای سنتی و عامیانه، یزید را شخصی حرام‌زاده و مادر او را زنی ناپاک و بدکاره می‌دانسته‌اند. همان‌گونه که در فرهنگ عامه فارسی و به تبع آن در فرهنگ عامه گرگان ترانه‌ای وجود داشت که در آن با مادر یزید شوخی شده بود؛ ضبط‌های مختلفی از این ترانه وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از: «در زمان‌های قدیم مادر یزید نون می‌پزید، زنبور آمد ... ویشو گزید، پرید هوا قرتی گوزید» یا «مادر یزید وقتی که داشت نون می‌پزید زنبوره اومد ویش و ویش و ویش ... ویشو گزید اونم گوزید» یا «مادر یزید نون می‌پزید بادی وزید ماری خزید زنبور اومد ... ویشو گزید پرید بالا قارتی گوزید» یا «ننه یزید آش می‌پزید و ...» الی آخر / مار [maɪ]: مادر / موش [mu:ɑ]: موش، موی‌ها، رشته‌های موی سر / گُلکِه [colce]: گُرکِه، درهم تنیده / کاربرد زبان زد: ۱- در توصیف هرچیز درهم تنیده و کثیف و چندش‌آور. ۲- غالباً در توصیف موه‌های ضخیم و معقد که به دلیل چرب و چرک بودن درهم تنیده شده و به صورت رشته‌های ضخیم نمدی درآمده است.

■ مِثْ کرباسِ اُونِداده چِرَاتِ مَدَم [mese carbase ?ow nedade dʒe.ɾet medam] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این زبان زد به صورت غینِ کرباسِ اُونِداده ... بیان شده و بدین ترتیب ذیل حرف «ع» نیز قرار خواهد گرفت. / اشاره زبان زد: این زبان زد به یکی از عادات اهالی استرآباد قدیم اشاره دارد، مبنی بر آن‌که چون پارچه کرباس خشک و شکننده بود، پیش از استفاده، آن را آب می‌زدند یا اصطلاحاً آبمال [ʔabmal] می‌کردند، تا نرم شود. / کاربرد زبان زد: در بیان تهدید در مشاجرات به کار می‌رود.

■ **میثِ گوگی ای که از وسط با شَمُوشِ نِصِمِ کرده باشی**

[mese ʃowgi:ei ce ʔaz vasad ba ʃamu] nesem carde baʃi] (زبان زد/ عام) در محاورات معاصر فارسی این زبان زد به صورت «مثل گُهی که با دو چرخه از وسط اش زد شده باشی» بیان شده و در ادبیات عامه اهالی گرگان نیز گاهی این زبان زد خلاصه شده و به صورت **میثِ گوگی ای که شَمُوشِ زده باشی** یا **میثِ گوگی ای که از وسط نِصِمِ کرده باشی** بیان شده و گاهی هم همگام با معاصر سازی عمومی این زبان زد، آن را به صورت **میثِ گُهی میانِ کوچه بُن بست که با دو چرخه از وسط اش زد شده باشی** بیان می کنند. ریشه زبان زد: این زبان زد در اصل برگرفته از زبان زد مشهور «مثل سیبی که از وسط نصف شده» است، که در محاوره اهالی گرگان به صورت **میثِ سیبی که از وسط دولاپ کرده باشی** بیان می شود. لکن با توجه به این که تشبیه به دو نیمه ی سیب، نوعی تشبیه مثبت و با تشبیه به زیبایی قلمداد می شود، در همان محاوره ی عمومی فارسی برای منفی ساختن این تشبیه و یا تشبیه به زشتی و کراهت، گاهی می گویند «مثل سیب کرم خورده ای که از وسط نصف شده» یا «مثل سیب گندیده ای که از وسط نصف کرده باشی» و گاهی نیز به منظور تأکید بیشتر بر منفی بودن و یا تأکید بر زشتی و کراهت، به جای سیب گندیده یا کرم خورده، از واژه ی «تاپاله» یا «گُهی» استفاده می شود. / **گوگی [ʃowgi]: پهن گاو، مدفوع گاو/ شَمُوشِ [ʃamu]: شاخه نازک درخت/ نِصِمِ [nesem]: نصف/ مفهوم زبان زد: ۱- شباهت ظاهری بیش از حدّ بین دو شخص یا دو چیز. شباهت باطنی (رفتاری و اخلاقی) بیش از حد بین دو شخص. شباهت ظاهری و باطنی بیش از حدّ بین دو شخص. ۲- شباهت بسیار زیاد بین دو شخص زشت و کریه المنظر. شباهت رفتاری بیش از حد بین دو شخص بد رفتار و بد اخلاق و دارای صفات منفی. / کاربرد زبان زد: ۱- در ابراز کراهت و توهین به دو شخص که از نظر چهره یا رفتار و یا هر دو بسیار شبیه به یکدیگر هستند. ۲- در مقام طنز و شوخی در مورد دو شخص (دو برادر یا دو خواهر) که بسیار شبیه به یکدیگر هستند.**

■ **میثِ ملکُموتِ ن. ک به ملکُموتِ رِمّانه**

■ **مَثَلِ به حرف [masal be harf] (اصطلاح/ خاص) در ادبیات عامه اهالی استرآباد، این اصطلاح غالباً معادل واژه ی «مَثَل» یا «ضرب المَثَل» است؛ چنان که سالخوردگان گرگانی غالباً پیش از بیان یک ضرب المَثَل اصطلاح «مَثَل به حرف» را بیان کرده و سپس ضرب المَثَل را می گفتند. / مفهوم اصطلاح: ۱- مَثَل. ضرب المَثَل. ۲- به قول معروف. ۳- مثال ۴- من باب مثال. / کاربرد اصطلاح: پیش از بیان ضرب المَثَل بیان می شده است.**